**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه79 – 10/ 2/ 1397 آیه 234 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه:

استاد گرامی در جلسه گذشته به بررسی آیه وصیت، معنای ﴿اذا حضر احدکم الموت﴾ با توجه به آیات و روایات و احتمال نسخ آیه پرداختند. ایشان در این جلسه کلام آقای خویی; و آقای معرفت در باره نسخ را مطرح و به آن‌ها اشکال می‌کنند و خود معنای دیگری برای نسخ بیان کرده، آیه را طبق این معنا تفسیر می‌کنند.

در جلسه قبل عرض کردیم که وصیت در آیه شریفه ﴿کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ﴾[[1]](#footnote-1) به معنای مصدری یعنی ایصاء است و احتمالی که قبلاً مطرح کردیم به‌جا نیست. ظاهر آیه به دلیل تعبیر ﴿کتب علیکم﴾ این است که وصیت برای والدین و اقربین واجب است، در حالی که الآن وصیت برای والدین و اقربین قطعاً واجب نیست. بعضی از آقایان این را قرینه قرار د‌اده‌اند که قبلاً واجب بوده است و بعد وجوب آن نسخ شده است. مرحوم شیخ طوسی در تبیان می‌فرماید این که ما می‌دانیم واجب نیست، قرینه بر استحباب است. قبل از این که وارد تفصیل این بحث شوم بد نیست که اشاره‌ای اجمالی به موضوع نسخ داشته باشم.

**کلام مرحوم آقای خویی در باره نسخ**

مرحوم آقای خویی در کتاب بیان به طور مفصل در مورد نسخ بحث کرده‌اند و من قطعه کوتاهی از بحث ایشان را انتخاب کرده‌ام و می‌خواهم در مورد آن صحبت کنم. ایشان می‌فرماید: آیا ما در قرآن آیه‌ای داریم که منسوخ الحکم باشد؟ این موضوع دو صورت دارد. گاهی آیه ناسخ به ناسخیت خودش تصریح می‌کند و می‌گوید من آیه قبل را نسخ کردم و گاهی تصریح نمی‌کند و ما به دلیل این که می‌دانیم مفاد دو آیه با هم تنافی دارد، کشف می‌کنیم که یکی از این‌ها ناسخ دیگری است و آیه‌ای را که متأخر نازل شده است ناسخ آیه اول قرار می‌دهیم. ایشان می‌فرماید قسم اول هیچ مانعی ندارد و آیه نجوا را از این قسم می‌داند. قضیه نجوا از این قرار است که ابتدا واجب بوده است که هر کس که می‌خواهد با پیغمبر9 نجوا کند باید صدقه بدهد. بنا بر روایاتی که به طور عامه و خاصه وارد شده است، غیر از امیرالمؤمنین7 که 1 درهم را که داشتند 10 قسمت کردند و هر بار صدقه دادند، کسی به این آیه عمل نکرد. بعد از آن، لزوم پرداخت صدقه قبل از مناجات با پیغمبر نسخ شد. اما این که دو آیه باشد و به

علت تنافی مفادشان بگوییم آیه متأخر ناسخ آیه اول است، با آیه ﴿أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً﴾[[2]](#footnote-2) منافات دارد. معنای این آیه این است که در قرآن اختلاف وجود ندارد، ولی از قسم دوم، اختلاف در قرآن تلقی می‌شود.

**اشکال**

بیان مرحوم آقای خویی ناتمام به نظر می‌رسد. گاهی به صرف منافات داشتن دو آیه حکم می‌کنیم که آیه دوم ناسخ آیه اول است، این همین گونه است که ایشان می‌فرماید. ولی اگر به صرف اختلاف دو آیه نباشد، بلکه پیغمبر 9 که مبیّن قرآن هستند بفرمایند که آیه دوم ناسخ آیه اول است، مانعی ندارد. در چند آیه از قرآن هم به شأن مبیّن بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آیات قرآن تصریح شده است. یکی از این موارد، آیه 44 سوره نحل است که می‌فرماید: ﴿بِالْبَیِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ﴾.[[3]](#footnote-3) اگر پیامبر اکرم بفرمایند که آیه دوم آیه اول را نسخ می‌کند، به منزله قرینه متصله است. در این تردیدی نیست که برای فهم آیات قرآن باید قرائن محفوفه به کلام را در نظر گرفت و شأن نزول آیات در فهم آن‌ها دخالت دارد. در همین آیه وصیت، قطعی است که تسلّم عدم وجوب ایصاء نسبت به والدین و اقربین در فهم این آیه دخالت دارد.

پس این تصور درستی نیست که آیات قرآنی را بدون قرائن خارجیه‌ای که در خود قرآن نیست می‌شود فهمید، چنان که از بعضی از کلمات بزرگان هم استفاده می‌شود. آیات قرآن احیاناً نیازمند قرائن خارجیه هم است، اما این که به کدام یک از قرائن خارجیه می‌شود تمسک کرد، در جای خود باید بحث شود.[[4]](#footnote-4) آقایانی که این حرف را می‌زنند نیز به آن ملتزم نیستند و عملاً خودشان بعضی آیات را با شأن نزول‌ها و تسلمات معنا می‌کنند. البته شروط اثبات نسخ باید در جای خود بحث شود. اگر کلام متواتری از پیغمبر9 یا اهل بیت: که به منزله پیغمبر هستند وارد شده یا یک امر مسلّم خارجی وجود داشته باشد، می‌تواند معنای آیات را روشن کند. آیه وصیت یکی از نمونه‌های این موضوع است که قطعاً الآن وصیت نسبت به والدین و اقربین واجب نیست. هر جور که بخواهیم این آیه را معنا کنیم، یک قرینه خارجی در تعیین مفاد آن دخالت دارد.

**کلام آقای معرفت در باره نسخ**

مرحوم آقای معرفت در التفسیر الجامع الاثری علاوه بر اشکـال آقای خویی; اشکـال دیگری را هم مطرح می‌کنند به این صورت که چه فایده‌ای دارد که آیه‌ای که اصلاً قرار نیست به آن عمل شود در قرآن ذکر شود.

**اشکال**

این اشکال خیلی ضعیف است. چون مسلم است که به بعضی از آیات قرآن عمل نمی‌شود و آیات دیگری شبیه آیه نجوا وجود دارند، مانند آیه ﴿الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فیکُمْ ضَعْفاً﴾[[5]](#footnote-5) که می‌فرماید قبلاً قرار بود 1 نفر در مقابل 10 نفر بایستد و الآن باید 1 نفر در مقابل 2 نفر بایستد. اگر اشکال مرحوم آقای معرفت صحیح باشد، باید قسم اولی که آقای خویی فرمودند هم اشکال داشته باشد، در حالی که آن قسم قطعاً اشکال ندارد. ثبت یک آیه در قرآن فقط به انگیزه عمل به آن آیه نیست، بلکه گاهی برای اعلام این است که شما به آن عمل نکردید. به عنوان مثال در آیه نجوا آیه اول برای این نسخ شده است که بفرماید ای مردم! فقط امیرالمؤمنین علیه السلام حرف خدا را گوش می‌کند و همه شما اهل دنیا هستید. گاهی هم به دلیل بیان تدریجی احکام است که همین تدریج یک مصلحت است. مثلاً در مورد شرب خمر آیات به صورت تدریجی حکم را بیان می‌کنند و تأثیر آیه آخر در مکلّفان شدیدتر می‌شود. مباشرت در شب‌های ماه رمضان هم ممنوع بوده و بعد می‌فرماید که شب را به شما فرجه دادیم. ذکر آیه منسوخ در محرکیت آیه ناسخ تأثیرگذار است. پس این هیچ مانعی ندارد.

**معنای دیگری برای نسخ**

ممکن است معنای خاصی برای نسخ قائل شویم که دیگر اشکالی که آقای معرفت مطرح می‌کنند موضوعاً منتفی باشد، به این صورت که ممکن است ابتدا آیه منسوخ معنایی داشته باشد و بقائاً معنایش عوض شود یعنی ظهور آیه تغییر کند. خیلی از آقایان ظهور را امر ثابت و مستقری می‌دانند و می‌گویند اگر ظاهر آیه این است باید تا آخر همین طور باشد. ما می‌گوییم ضرورتی ندارد و ممکن است یک آیه تا قبل از آمدن آیه ناسخ ظهوری داشته باشد و آیه ناسخ ظهور آن را تغییر دهد. بحثی هست در مورد این که فرق مخصص با ناسخ چیست. می‌گویند مخصص کشف می‌کند که از ابتدا مراد از عام ما عدا الخاص است، ولی ناسخ این طور نیست و ظهور دلیل منسوخ با توجه به ناسخ از ابتدا تغییر می‌کند. ما می‌خواهیم بگوییم ناسخ ظهور را از حالا به بعد تغییر می‌دهد. به طور مثال در همین آیه وصیت می‌گوییم وصیت تا زمانی که آیات ارث نازل شود واجب بوده است. با آمدن آیات ارث، آیه وصیت از

وجوب به استحباب تبدیل شده و ظهورش تغییر کرده است.

در خیلی از کلمات مفسران تعبیر نسخ وجوبه و بقی الاستحباب وارد شده است و من تصور می‌کنم که قائل به چنین معنایی هستند. ممکن است ابتدا معنای آیه‌ای وجوب باشد و بعد استحباب شود، چون قرآن کلامی نیست که یک زمان صادر و تمام شود بلکه خداوند این کلام را نازل کرده است و می‌تواند بقائاً از این آیه معنای دیگری اراده کرده باشد، زیرا قرار است که این کلام ثابت بماند. ثبوتاً هیچ مانعی ندارد که ما قائل به این معنا باشیم. اگر این معنا را بپذیریم، اشکالی که آقای معرفت مطرح کردند که چرا آیه‌ای که مدلولش مورد عمل نیست در قرآن ذکر شده است، کاملاً بی‌معنا می‌شود. زیرا قبلاً این آیه معنایی داشت و در قرآن ذکر شده بود و الآن معنای جدیدی دارد و باز به آن عمل می‌شود.

البته در خصوص آیه وصیت نمی‌خواهم بگویم قطعاً این است بلکه می‌گویم زمانی که آیه وصیت نازل شده است غیر از اولاد کسی ارث نمی‌برده و سهم‌بری پدران و اقربا به وسیله وصیت میّت بوده و وصیت کردن و تعیین سهم برای آن‌ها واجب بوده است. اگر این معنا ثابت شود، به طور طبیعی آیه میراث ناسخ آن است. در آیه وصیت مسلم است که بعد از نزول آیه میراث قطعاً وصیت کردن به والدین و اقربین واجب نیست. بحث این است که آیا از اول این آیه مستحب بوده است یا این که واجب بوده و بقائاً این ظهور تغییر کرده است؟ فی نفسه دلیل قاطعی برای تعیین یکی از این دو احتمال به صورت قاعده عام نداریم.

ما می‌دانیم که این جا تصرفی در ظاهر آیه رخ داده است.

طبق مبنایی که معمول آقایان دارند، اصلاً باید به همین عرض من ملتزم شوند. به عنوان مثال اطلاق اکرم العالم اقتضا می‌کند که اکرام عالم دائماً واجب باشد. ما می‌دانیم که زید بقائاً وجوب اکرام ندارد. می‌گویند زید از ابتدا وجوب اکرام داشته و مقداری که قطعاً این دلیل تخصیص خورده است، وجوب اکرام بقائاً است، زیرا برای تخصیص وجوب اکرام حدوثاً که دلیل نداریم، پس باید حکم کنیم که اکرام زید حدوثاً واجب بوده است. ولی ما در جای خودش گفتیم که این مطلب ناتمام است. زیرا ما این جا می‌دانیم که یک خلاف ظاهر نسبت به اکرم العلما وارد شده است. ممکن است که زید اصلاً داخل اکرم العلما نباشد و تخصیص افرادی یا تقیید احوالی خورده باشد. کلمه تخصیص و تقیید در این بحث مهم نیست و تکیه من روی این است که ما می‌دانیم عموم یا اطلاق افرادی این دلیل از بین رفته است یا عموم و اطلاق افرادی آن نسبت به زید وجود دارد ولی عموم و اطلاق احوالی و ازمانی آن از بین رفته باشد. به نظر ما این دو مساوی هستند.

این که بعضی آقایان گفته‌اند الضرورات تتقدر بقدرها و با این بیان خواسته‌اند آن را اثبات کنند، خلط

بین انحلال ثبوتی و انحلال اثباتی است. هر دلیلی که ثبوتاً حکمی را بر یک موضوع اثبات می‌کند، این حکم هم نسبت به افراد آن موضوع و هم نسبت به ازمان منحل می‌شود. این را به عنوان اصل موضوع قبول داریم و بحثی در آن نیست[[6]](#footnote-6) ولی این انحلال، انحلال ثبوتی است. انحلال اثباتی وابسته به بحث ظهور است. ظهور دلیل در اطلاق افرادی ظهور واحد است نه ظهور متعدد، چنان که ظهور دلیل در اطلاق احوالی نیز ظهور واحد است. اگر ما زید را از تحت اکرم العالم خارج کنیم، یک خلاف ظاهر مرتکب شده‌ایم نه این که به عدد ازمان چندین خلاف ظاهر مرتکب شده باشیم. چون ظاهر دلیل این بود که نسبت به زید اطلاق دارد و ما از این ظهور رفع ید کردیم. اما نسبت به تک تک زمان‌ها ظهورهای عدیده ندارد. البته گاهی ممکن است ظهورهای عدیده داشته باشد و آن بحث دیگری است. این که دلیل در کجا اثباتاً انحلال پیدا می‌کند و کجا اثباتاً انحلال پیدا نمی‌کند، یکی از مشکلات و بحث‌های مهم است که الآن نمی‌خواهم وارد آن شوم.

بحث من این است که آقایانی که مانند ما مشی نمی‌کنند علی القاعده باید بگویند این مقدار مسلم است که وجوب وصیت نسبت به والدین و اقربین بقائاً وجود ندارد؛ اما این که حدوثاً هم وجود داشته است یا خیر، دلیلی نداریم. چون قولی قوی مبنی بر نسخ مطرح است و در این زمینه ادعای اجماع شده است. همین احتمال باعث می‌شود که به اطلاق ازمانی آیه نسبت به قبل از زمان نزول آیه میراث تمسک کنیم. ما نمی‌خواهیم خود عنوان نسخ را اثبات کنیم چون می‌گویند برای اثبات نسخ خبر واحد کافی نیست و خبر متواتر باید باشد. بحث ما این است که اگر این مبنا پذیرفته شده باشد، لازمه‌اش این است که اطلاق احوالی آیه وصیت اقتضا می‌کند که وصیت کردن واجب بوده است و مقداری که مسلماً وجوب ندارد، بعد از نزول آیه میراث است. پس روایتی که وارد شده و حکم به نسخ کرده است طبق قاعده است. البته ما این مبنا را قبول نداریم. به نظر ما باید یک خلاف ظاهر در مورد این آیه مرتکب شویم، یا از اول مراد از کتب علیکم استحباب بوده است یا بقائاً استحباب مراد است. میزان مخالفت این دو با ظاهر مساوی است، پس فی نفسه این دو احتمال مساوی هستند.

یک نکته وجود دارد که اگر از ابتدا این آیه در مقام بیان استحباب وصیّت به والدین و اقربین باشد، مفهوم سالبه جزئیه دارد و گویا برای غیر والدین و اقربین این مطلب نیست. در حالی که در روایات نسبت به وصیت تأکید شدید شده است و تردیدی نیست که جزء مستحبات اکید است. اما من قرینه خاصی پیدا نکردم که وصیت برای خصوص والدین و اقربین استحباب داشته باشد. البته در بعضی موارد هم تأکید شده است که اقربین فقیر بر دیگران مقدم هستند. می‌فرمایند اگر ورثه‌تان مال ندارند،

مستحب است که وصیت نکنید و بگذارید مالتان به ورثه برسد. در روایتی می‌فرمایند حتی وقف نکنید. می‌گوید شخصی همه اموالش را وقف کرده بود و ورثه‌اش بی مال مانده بودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند اگر مطلع بودم نمی‌گذاشتم دفنش کنید. این قدر شدیداللحن است. روایات زیادی هم با تعبیری شبیه لا صدقة و ذو رحم محتاج[[7]](#footnote-7) وجود دارد که اصلاً صدقه دادن و نذر کردن درست نیست در حدی که لا صدقة تعبیر کرده است. من استحباب خاصی برای وصیت به والدین و اقربین بدون قید فقر سراغ ندارم. نمی‌دانم که واقعاً ممکن است شخصی این را قرینه قرار دهد و بگوید وصیت کردن برای اقربا و والدین واجب بوده است و بعد که آیه میراث نازل شده، مستحب شده است ولی استحبابی که اختصاص به این‌ها ندارد. اگر ما این را از باب نسخ به معنایی که عرض کردم بگیریم، قید والدین و اقربین را می‌توان توجیه کرد؛ ولی اگر از اول در مقام بیان استحباب وصیت برای والدین و اقربین بوده باشد، مشکل است.

در روایات هم می‌فرمایند وصیت به وارث جایز است، نه این که مستحب باشد و آن نفی کلام عامه است. اصل وصیت مستحب است و تردیدی در آن نیست. البته شرایطی دارد، مثلاً مستحب است که زیاد وصیت نکند و حداکثر یک پنجم باشد، چون کسی که به یک سوم وصیت می‌کند، آخرین حد را انجام داده و به ورثه سخت گرفته است. می‌فرمایند خداوند برای خودش هم یک پنجم خمس قرار داده است و مردم هم برای خودشان یک پنجم وصیت کنند. با توجه به این نکته شاید ترجیح با این قول باشد که این آیه به همین معنایی که عرض کردم نسخ شده است، یعنی ابتدائاً وصیت برای والدین و اقربین واجب بوده است و بقائاً نسخ شده است.[[8]](#footnote-8) باید مسئله از لحاظ تتبعی روشن شود.

روایت معروفی از پیغمبر با تعبیر لا وصیة لوارث[[9]](#footnote-9) وارد شده است. سنی‌ها به این تمسک می‌کنند که وصیت برای وارث اصلاً جایز نیست. این احتمال در ذهنم خطور کرده و نمی‌دانم چه قدر قابل طرح است که شاید لا وصیه لوارث در مقام بیان این باشد که برای وارث نیازی به وصیت نیست. یعنی اشاره به نسخ بقائی است به این شکل که قبلاً مال با وصیت برای وارث ثابت می‌شد و دیگر نیازی نیست و لا یشترط فی ارث الوارث الوصیه. ممکن است این روایت هم ناظر به همین معنایی باشد که در مفاد آیه عرض کردیم. هذا ما عندنا فی هذه المسئلة و العلم عند الله.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

محققین گرامی می توانند همه روزه دروس استاد (حفظه الله) را در کانال های ذیل پیگیری نمایند.

**ایتا**

اصول

**@mjshobeiriosul**

**ایتا**

فقه

@mjshobeirifegh

**سروش**

اصول

@mjshobeiri2

**سروش**

فقه

@mjshobeiri

 محقق گرامی؛ شما می­توانید انتقادات و پیشنهادات خود را نسبت به دروس روزانه، با شماره 09123519358 در میان بگذارید.

1. سوره بقره، آيه 180. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقينَ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره نساء، آيه 82. ﴿أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فيهِ اخْتِلافاً كَثيراً﴾ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره نحل، آيه 44. ﴿بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [↑](#footnote-ref-3)
4. پاسخ سؤال: معنای مُبِین این است که این کلام با توجه به قرائنش مطالب را آشکار میکند، نه این که خودش بدون قرائن معنا را برساند. مبین یعنی واقعیتها را بیان میکند. قرآن نور است یعنی روشنایی ایجاد میکند ولو با ضمیمه چیزهای دیگر. برای این که نورانیت نور ظاهر شود شروطی لازم است و موانعی باید رفع شود و اینها با این حرف منافات ندارد. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره انفال، آيه 66. ﴿الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرينَ﴾ [↑](#footnote-ref-5)
6. مبنای احکام قانونیه را قبول نداریم. [↑](#footnote-ref-6)
7. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج2، ص68. وَ قَالَ ع‏ لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَحِمٍ مُحْتَاجٌ‏. [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: بقائا نسبت به همه افراد و از جمله پدر و مادر استحباب دارد ولی استحباب خاص ندارد. اگر از اول قید خورده بود لغویت پیش میآمد ولی اگر بقائاً استحباب پیدا کرده باشد دیگر لغو نیست. [↑](#footnote-ref-8)
9. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد مغربى‏ ابن حيون، ج2، ص359. وَ قَدْ رُوِّينَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: لَا وَصِيَّةَ لِوَارِثٍ‏ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لِأَهْلِ الْمَوَارِيثِ فَرَائِضَهُمْ. [↑](#footnote-ref-9)